

ضمن تشکر از توجه و حسن نظر آقای جهانگیر قائم‌قامی در جواب شرحی که ایشان درباره مقاله ادبیات لطیفی و قانون سه وحدت نوشته اینجانب در شماره ۲ از سال نهم آن مجله گرامی نگاشته‌اند باید گفت:

۱ - در اینکه مطابق عرف کلاسیکها تراژدی باید در مدت ۲۴ ساعت صورت گیرد تردیدی نیست، ولی اگر تعریف کلی‌تر «مقداروقتی که واقعه‌ای درعالم صورت میگیرد» را قبول کرده‌ایم از آنجهت بود که بعلمت ناممکن بودن عمل باین قاعده خیلی زود نویسندگان تغییراتی در آن وارد آورده‌اند زیرا بقول کرّتی «نمایشی که دو ساعت طول میکشد در صورتی کاملاً باحقیقت وفق خواهد داد که جریان واقعه نیزحقیقه بهمین مدت از زمان محتاج باشد. بدینجهت، نه ۱۲ ساعت و نه ۲۴ ساعت را قبول داریم اما جریان واقعه راچنان پی ریزی میکنم و فشرده میکنم که بکمترین مدت احتیاج داشته باشد.» (خطابه سوم)، «برای اینکه تماشاچی را ناراحت نکنم بهتر است آنچه طی دو ساعت باو نشان داده میشود حقیقه هم درهمان مقدارزمان اتفاق افتاده باشد.» (خطابه چهارم) - و چون مقصود در آن مقاله نشان دادن سیر تراژدی در سراسر دوره کلاسیک است لذا تعریف کلی تراژدی بگزیده‌ایم و بطالعالت ترکیبی

۲ - درباره «وحدت عمل» چنانکه از نام آن نیز برمیآید مقصود کمال و جامعیت تراژدی است. البته تغییراتی از قبیل «تنهایک خط» یا «وحدت غایت» عقاید بعضی از نویسندگان است و یاد در آن مقاله تعریفی را که ارسطو در فن شعر خود کرده است در نظر داشته‌ایم.

۳ - چون ممکنست این توهم حاصل شود که بر اثر ترجمه بعضی از کلمات این تعاریف نارساناست متن نوشته دوتن از استادان را که در اینگونه مسائل تبحر کافی دارند در اینجای آوردم:

«قانون سه وحدت عبارت بود از وحدت زمان و وحدت مکان و وحدت عمل، بدین معنی که نویسنده مجبور بود همه حوادث را در یک زمان و در یک مکان قرار دهد و تنها شرح یک عمل بپردازد» (سعید نفیسی در مقدمه کتاب شاهکارهای شرفارسی)

« ... مقصود از وحدت عمل اینست که هر منظومه باید رویهم‌دارای کمال و جامعیتی باشد و در آن هیچ واقعه یا سخنی نتوان یافت که... بتوان بدون آنکه در مدت کلی خللی وارد شود آنرا بیان داشت » « .. قانون وحدت مکان و زمان یعنی اینکه درام غم‌انگیز باید درست همان مقدار وقتی که واقعه‌ای در عالم خارج صورت وقوع پیدا میکند و در همان قدر از امکان که برای وقوع آن ضرور است در صحنه مورد نمایش درآید » (دکتر صورتگر در کتاب سخن‌سنجی صفحات ۸۲ و ۸۳)

و این تعاریف با آنچه اینجانب در مقاله خود آورده‌ام مطابقت کامل دارند.

جمشید بهنام

مهد آزادی هنر و هنرمندان بود آنرا قابل قبول تشخیص نداد و زعمای شوروی آنرا بکلی مردود شمردند، البته مجله کمونیستی فرانسوی (لتر فرانسر) که اقدام به چاپ آن تصویر نموده بود محض ترضیه خاطر مقامات شوروی از دراعتذار در آمد، اما دو مورد از خود پیکاسو روح هنرمندی بر احساسات کمونیستی چیره شد و در مقابل بی‌لطفی مسکو بدین جمله مافی الضمیر خویش را بیان نمود: «رسم پر این است که اگر کسی دسته گلی بر مزاری تار کند از وی تشکر نمایند ولو اینکه بعضی از گل‌های آن اندکی پژمرده و بیرنگ باشند!»

اما چه میتوان کرد در حکومت‌های مطلقه راه و رسمی جز تحمیل اراده مافوق وجود ندارد.